گزارش

یک‌صدایی استارتاپ‌ها برای پایان فیلترینگ

ادامه از صفحه ۴

براساس آمار ذکرشده در گزارش یکتانت (سال ۱۴۰۱)، میزان استفاده از VPN در بین کاربران ۱۵ تا ۱۷ سال، ۹۷ درصد است. همچنین میزان استفاده کاربران با تحصیلات ابتدایی از فیلترشکن ۶۳ درصد است؛ یعنی از هر سه کاربر ایرانی با تحصیلات ابتدایی، دو نفر از VPN استفاده می‌کنند. براساس گزارش آزمایشگاه داده و حکمرانی، دست‌کم ۳۰ درصد از کاربران اینترنت در کشور ماهانه تا ۱۵۰ هزار تومان برای خرید یا تمدید اشتراک VPN متقبل هزینه می‌شوند. با درنظرگرفتن تعداد کاربرهای اینترنت کشور، گردش مالی بازار خریدوفروش ابزارهای فیلترشکن سالانه بالغ بر پنج هزار میلیارد تومان برآورد شده است.

کسب‌وکارها: فیلترینگ فقط ضرر است

درحالی‌که برخی موافقان فیلترینگ معتقدند فیلترینگ عامل رشد پلتفرم‌های داخلی بوده است، اما کسب‌وکارهای داخلی این نظر را ندارند و یک‌صدا می‌گویند خواهان برداشته‌شدن فیلترینگ هستند تا در فضای آزاد به رقابت با سرویس‌های خارجی بپردازند. مسعود ملک‌محمدی، مدیرعامل صرافی تبدیل و عضو انجمن تجارت الکترونیک تهران، در پاسخ به اظهارات اخیر جلیلی مبنی‌بر اینکه فیلترینگ به رشد کسب‌وکارهای داخلی کمک کرده است، می‌گوید: «دلیل اصلی استقبال کاربران ایرانی از صرافی‌های داخلی، امکاناتی مانند خریدوفروش رمزارز با تومان، پشتیبانی از زبان فارسی، خدمات پشتیبانی تلفنی، رابط کاربری متناسب با نیاز کاربر و ارائه آموزش‌های مرتبط است».

به گفته او، کاربران ایرانی به دلیل محدودیت در احراز هویت با هویت ایرانی، امکان فعالیت مستقیم در صرافی‌های بین‌المللی را ندارند و فیلترینگ این صرافی‌ها هیچ‌گونه کمکی به رشد و توسعه صرافی‌های داخلی نکرده است.

ملک‌محمدی در ادامه اعلام می‌کند: «واقعیت این است که در شرایط برابر، رقابت سالم همواره به رشد و توسعه یک صنعت کمک می‌کند. رشد صرافی‌های داخلی باید مبتنی‌بر کیفیت خدمات و اعتماد کاربران باشد، نه محدودسازی رقبا با ابزارهای غیررقابتی مانند فیلترینگ».

نقشه و مسیریاب نشان هم اخیرا در بیانیه‌ای اعلام کرده سیاست‌های محدودکننده افرادی مانند رسول جلیلی و هم‌فکرانش در فضای مجازی، منجر به تحمیل هزینه‌های چند هزار میلیارد تومانی به کاربران ایرانی شده است. نشان در این بیانیه تأکید کرده: «فیلترینگ ویز کمکی به رشد نشان نکرده است، چنانچه امروز آنها در رقابت آزاد با گوگل‌مپس مسیر رشد خود را دنبال می‌کند. آنچه در چند سال اخیر و براساس تفکر شما و هم‌فکرانتان رخ داده، تلاش تیم ما و اعتماد کاربران را خدشه‌دار کرده است. ما همواره تأکید کرده‌ایم که در رقابت سالم و آزاد با پلتفرم‌های بین‌المللی، امکان رشد سریع‌تر و بهتر نشان فراهم است».

در همین زمینه، جواد عامل، مدیرعامل نقشه و مسیریاب نشان، در یادداشتی که برای این شماره «فن‌زی» ضمیمه فناوری و اکوسیستم استارتاپی روزنامه «شرق» نوشته، تأکید کرده است که فیلترینگ به‌هیچ‌وجه اثرات مثبتی برای اکوسیستم نوآوری کشور به همراه نداشته است. به باور او، به‌جای ایجاد فرصت برای رشد و نوآوری، این اقدام موجب محدودیت‌های جدی برای سه گروه کاربران، توسعه‌دهندگان و کسب‌وکارهای دیجیتال شده است.

از دیگر مدیرانی که مخالف فیلترینگ پلتفرم‌های خارجی به بهانه رشد پلتفرم‌های داخلی است، حمید محمدی، بنیان‌گذار گروه «دیجی‌کالا» است. او در یکی از نشست‌های خبری سال گذشته این شرکت در پاسخ به اینکه فیلترینگ و محدودیت اینترنت چه تأثیر روی کسب‌وکارشان داشته است گفته بود: «اختلال اینترنت، محدودسازی و سیاست فیلترینگ گسترده موجب بی‌انگیزگی و عصبانیت نیروی انسانی و فرار سرمایه می‌شود که روی توسعه اقتصاد دیجیتال اثرگذار است. ازدست‌دادن ۲۰ تا ۳۰درصدی ترافیک به صورت مقطعی و هفتگی یک تأثیر منفی است که هزینه‌های سنگینی بر کسب‌وکار اعمال می‌کند؛ اما بزرگ‌ترین صدمه را ناامنی اقتصادی می‌زند».

پشوتن پورپزشک، مدیرعامل پلتفرم «پادرو»، در گفت‌وگویی که پیش از این با «شرق» داشت، اعلام کرد فیلترینگ در ابتدا باعث کاهش بازدیدها و فروش کسب‌وکارهای فعال در اینستاگرام شد، اما به مرور این کاهش فعالیت به حالت اول خود بازگشت.

پورپزشک، فیلترینگ اینستاگرام را عاملی می‌داند که اثرات منفی آن برای کاربران و کسب‌وکارها چشمگیر است. او سختی دسترسی به این پلتفرم را در مقطعی از زمان موجب کاهش ترافیک فروشگاه‌های این پلتفرم معرفی کرد که به مرور زمان و با فراگیرشدن استفاده از فیلترشکن‌ها تقریبا حل شد. به باور او، اگرچه این محدودیت هزینه‌های قابل توجهی را به فروشندگان تحمیل کرد، اما صاحبان کسب‌وکارها با روند بازیابی تدریجی بازار توانستند در مرداد سال ۱۴۰۲ به سفارش‌هایی بیش از دوبرابر آبان سال ۱۴۰۱ برسند. طبق گفته پورپزشک، بازار فروش کالا و خدمات در اینستاگرام به‌تنهایی بازاری با ارزش بیش از ۸۰ همت در سال است.

برخی مدیران باسابقه حوزه فناوری اطلاعات نیز فیلترینگ را یک ضرر جمعی می‌دانند. برای نمونه شهاب جوانمردی، مدیرعامل هلدینگ فناپ، در میزگردی با موضوع بررسی تأثیرات فیلترینگ اعلام کرده بود که فیلترینگ برای مردم و کسب‌وکارها یک ضرر است که برایش انتهایی نیست. او در این مورد گفته بود: «وقتی از بخش خصوصی صحبت می‌کنیم، یعنی داریم از بخش مردمی اقتصاد سخن می‌گوییم. به همین دلیل فروش فیلترشکن نوعی استفاده از رنج و مشکلات دیگران برای کسب سود به شمار می‌رود و در زمره کسب‌وکار نیست». او با اشاره به اینکه بخش خصوصی واقعی برای مردم است و سود حاصل از آن نیز باید به مردم برسد، بیان کرد: «موضوعی به نام فیلترینگ برای اقتصاد بخش خصوصی مفید نیست و بخش خصوصی از آن سودی نمی‌برد. این یک ضرر جمعی است و اگر چیزی هم غیر از آن مطرح شود، تنها بازی با کلمات است». جوانمردی اینترنت جهانی را به یک زمین چمن فوتبال تشبیه کرد و توضیح داد: «زمانی که دولت اینترنت را فیلتر و مردم را مجبور به استفاده از پلتفرم‌های داخلی می‌کند، گویی آنها را مجبور کرده در زمین خاکی بازی کنند؛ زمینی که استانداردهای خود را دارد».

آنچه برخی مسئولان موافق با فیلترینگ به عنوان تأثیر مثبت فیلترینگ مطرح می‌کنند، درواقع اعمال سیاست‌های اجباری برای هدایت کاربران به سمت پلتفرم‌های بومی است. این رویکرد، با ایجاد محدودیت‌های گسترده، کاربران را ناگزیر به استفاده از این پلتفرم‌ها مانند پیام‌رسان‌های بومی می‌کند، اما این انتقال به چنین پلتفرم‌هایی فقط از سر اجبار است و همان‌طورکه آمارهای همین گزارش هم نشان می‌دهد، درنهایت انتخاب اول کاربران و کسب‌وکارها، پلتفرم‌های محدودشده‌ای است که می‌توانند با کمک آن با جهان در ارتباط باشند.

هشدار جامعه اُتیسم به ناکارآمدی سیستم نظارت بر درمان

۱۰ درصد جمعیت ایران گرفتار اُتیسم است

زهرا مشتاق

جامعه بزرگ اُتیسم ایران، که جمعیت آنها بین ۸۰۰ هزار تا ۱.۵ میلیون نفر یعنی ۱.۵ تا دو درصد کشور ایران تخمین زده می‌شود، با انتشار نامه‌ای که تاکنون به پنج هزار امضا رسیده است، خطاب به رئیس‌جمهور در پلتفرم کارزار، خواهان رسیدگی به وضعیت خود شده‌اند. آنها نسبت به ناکارآمدی فاحش سیستم نظارت بر عملکرد درمان، توان‌بخشی و آموزش که منجر به نتایج ویرانگر در خانواده اُتیسم می‌شود، هشدار داده‌اند. رشد بی‌رویه بازار سیاهی دروغین درباره درمان، مشاوره و آموزش و با قیمت‌هایی نجومی، از سوی کسانی که بعضا حتی هیچ مدرک مرتبط با اُتیسم ندارند، تهدیدی جدی برای حوزه سلامت جامعه اُتیسم محسوب می‌شود. آنها خواستار نظارت بر کلینیک‌ها و مراکز آموزشی و نیز نصب دوربین مداربسته و دسترسی خانواده‌ها به کلینیک‌های علوم پزشکی و مراکز توان‌بخشی هستند. آنها همچنین خواستار الزام در بازآموزی و نظارت بر به‌روزبودن اطلاعات و بار علمی کادر درمان و توان‌بخشی هستند. خواسته جدی جامعه اُتیسم، پیگرد قاطعانه افراد فاقد تخصصی است که بدون کمترین احساس تهدید، در سطح کلان تبلیغات کرده و اقدام به دریافت هزینه‌های سنگین از خانواده‌ها می‌کنند.

خواسته جدی خانواده اُتیسم کشور، تعامل سازمان بهزیستی، سازمان فنی و حرفه‌ای و نیز سازمان مدارس استثنائی برای احداث مدارس و مراکز شبانه‌روزی مخصوص برای بزرگسالان مبتلا به اُتیسم شدید است. فرایندی که نیکوکاران نیز می‌توانند با ورود به آن به جامعه اُتیسم ایران کمک کنند.

ویدا

ساعت از ۹ شب هم گذشته است و میهمان‌ها هنوز نیامده‌اند. کلافه‌ام. شعله زیر خورشت را ۱۰ بار خاموش و روشن کرده‌ام. می‌ترسم برنج ته‌دیگ شود. تلفن می‌کنم، بهانه می‌آورند که می‌آییم، اسپ پیدا نکرده‌ایم. ببخشید در شرایط خاصی هستیم. میهمان‌هایم چند نفر هستند. یک مادربزرگ، دخترش و دو نوه‌اش. مادربزرگ دوست قدیمی من و مادرم بوده است، از خیلی سال پیش. دخترش ویدا، سال‌هاست که ازدواج کرده و ساکن سوئد است و حالا اولین بار است که آنها را به خانه‌ام دعوت کرده‌ام. می‌دانم که نوه بزرگ دچار اُتیسم است، اما هرگز با یک فرد مبتلا به اُتیسم روبه‌رو نبوده‌ام. هربار که ویدا ایران بوده و من به دیدنش رفته‌ام، پسرش را ندیده‌ام. در اتاق دربسته بوده است و فقط گاهی صدای بلند آمرانه‌ای می‌شنیدم که مثلا غذا یا چیز دیگری می‌خواسته است، همین. اولین بار بعد از سال‌ها، ویدا مرا از صفحه اینستاگرامم پیدا می‌کند. درست چند ماه قبل از آنکه تمام صفحات اجتماعی‌ام یک‌جا هک شود. وقتی تابستان بعدش به ایران آمد و من برای اولین بار دیدمش، مقابلم زن جوانی بود که بیشتر از ۱۲۰ کیلوگرم وزن داشت. لباس‌های بلند و گشادی پوشیده بود و آمده بود ایران تا خودش را برای عمل اسلیو زیر تیغ جراح بسپارد. گفت تصمیمش را گرفته، حتی اگر بمیرد. در دنیا هیچ چیزی نیست که بتواند او را از تصمیمی که گرفته منصرف کند. می‌گوید مدت‌هاست که از خانه بیرون نرفته، چند قدم که می‌رود خسته می‌شود، هیچ لباسی اندازه‌اش نیست و تنها چیزی که به او آرامش می‌دهد، خوردن است. او دهانش پر از غذا می‌شود و از چشم‌هایش اشک می‌ریزد. وقتی صحبت می‌کرد، بیش از چاقی اندوهش مرا مبهوت می‌کرد. او درباره کیان با رنج سخن می‌گفت. پسر بزرگ ۱۲ساله‌ای که دچار اُتیسم است و از این بابت رنج می‌برد. من درباره اُتیسم چیزی نمی‌دانستم، اما در صفحه اینستاگرام لادن طباطبایی دیده بودم که دخترش سها مبتلا به همین اختلال است. هنرپیشه‌ای که تولد یک دختر مبتلا به اُتیسم، موجب شد همه‌چیز را در ایران رها کند و به آمریکا برود تا شاید وجود زیرساخت‌های اجتماعی و درمانی مناسب به او کمک کند بتواند دخترش را در شرایط مناسب‌تری بزرگ کند. درودیوار خانه، پر از عکس‌هایی از عروسی ویداست. دختری باریک‌اندام با چشم‌هایی که از خوشحالی می‌درخشد و با لباس سپید در آغوش همسرش با غرور ایستاده است. اما در ویدایی که اکنون روبه‌رویم ایستاده است، هیچ نشانه‌ای از دختر جوان درون عکس نیست. چه اتفاقی برای او افتاده است. باید یک سال بگذرد. باید ویدا عمل کرده باشد. باید زنی ۷۰ کیلویی شده باشد و آن شب در خانه من به شام دعوت شده باشد تا بدانم او از چه‌چیزی آن‌چنان رنج می‌برده است. ساعت ۱۱ شب زنگ خانه به صدا درمی‌آید. بالاخره می‌آیند. ویدا مثل همیشه مضطرب است. چشم‌های نگرانش حتی در کوچه تاریک و از پشت آیفون تصویری هم پیداست. تندتند حرف می‌زند؛ انگار کسی نباید این چیزها را بشنود. می‌گوید لطفا چیزی به روی خودتان نیاورید. اصلا نپرسید چرا دیر آمدید. لطفا خیلی عادی رفتار کنید. لطفا اصلا به پسرم نگاه نکنید. من نمی‌دانم قرار است با چه صحنه‌ای روبه‌رو شوم و واقعا نمی‌دانم چرا او این همه نگران است. درِ آپارتمان را باز می‌کنم. اول مادربزرگ تو می‌آید، بعد اشکان، پسر کوچک‌تر و بعد ویدا و پسر بزرگش.

به بابا نگویید!

کیان ۱۲سالش است و جثه خیلی درشتی دارد. به روی گوشش یک هدفون بزرگ گذاشته است و با دست راستش مثل یک دیوار صورتش را پوشانده. انگار دستش حائلی میان او و من باشد؛ او و دیگرانی که غریبه‌اند. سرش را طوری کج کرده که من صورتش را نبینم. انگار از چیزی می‌ترسد. من هیچ به روی خودم نمی‌آورم. خوشامد می‌گویم و پذیرایی می‌کنم. میز شام را سریع آماده می‌کنم. ویدا قبلا برایم گفته است که هدفون تمام مدت روی گوشش است، چون هر صدایی می‌تواند او را اذیت کند. یک بار در خانه آنها ناهار دعوت بودم. مادر ویدا غذاهای خوشمزه و مفصلی درست کرده بود. وقتی ویدا سینی غذای کیان را برده بود، صدایش را شنیدم که فریاد می‌زد و می‌گفت املت می‌خواهد و ویدا سریع یک گوجه‌فرنگی را پوره کرد و برایش املت درست کرد. گفت وقت‌های زیادی هست که فقط همین یک نوع غذا را می‌خورد. من با همین پیش‌بینی، چند گوجه‌فرنگی رنده‌شده و پیاز سرخ‌کرده آماده در یخچال داشتم که اگر املت بخواهد سریع برایش درست کنم. اما کیان حتی حاضر به خوردن غذا نبود. رفته‌رفته صدایش بلند شد. داد می‌زد من غذا نمی‌خواهم. همه ما سر میز نشسته بودیم. اما غذای او را روی میز پذیرایی گذاشته بودیم. ناگهان دستش را برد زیر بشقاب که آن را پرت کند. ویدا سریع سمت پسرش رفت و بشقاب پر از غذا را قبل از آنکه برگردد در هوا قاپ زد. بعد اوضاع ناجورتر شد. برادر کوچکش اشکان گفت این کارها چیست می‌کنی. بیا غذایت را بخور. او ناگهان به سمت برادرش حمله کرد و شروع به کتک‌زدن او کرد. وقتی مادربزرگش با آن پاهای دردناک به سمتش رفت تا برادر کوچک‌تر را نجات دهد، ناگهان کیان به سمت او حمله‌ور شد و شروع به کتک‌زدن مادربزرگش کرد. او با دست‌هایش محکم به صورت مادربزرگش می‌کوبید و من با حالتی شوک‌زده حتی نمی‌دانستم که چه کار باید بکنم. یک‌دفعه داد کشیدم. نمی‌توانستم جلوی گریه‌ام را بگیرم. با تمام زوری که داشتم او را از مادربزرگش جدا کردم. در حضور من، رویداد دردناکی رخ داده بود که هرگز قابل درک و تصور نبود. ویدا گریه می‌کرد و در چشم‌های مادرش شرمی غم‌بار احساس می‌کردم. ناگهان قفل دهان ویدا گشوده شد. گفت می‌بینی، حال‌وروز من این است. همه می‌گویند چه غمی داری؟ بهترین کشور دنیا زندگی می‌کنی. اما نمی‌دانند داشتن بچه مبتلا به اُتیسم چه دردی است. هیچ‌کس نمی‌داند من چرا یک‌دفعه ۱۲۰ کیلو شدم. چون رنج کشیدم، چون خودخوری کردم، چون آن‌قدر عصبی می‌شدم که تنها چیزی که آرامم می‌کرد خوردن و باز هم خوردن بود. غذا، شیرینی، چیپس، پفک، هرچه می‌خوردم سیر نمی‌شدم. هرچه می‌خوردم باز هم گرسنه بودم. می‌خواستم فراموش کنم که در چه جهنمی زندگی می‌کنم. شما یک ساعت از زندگی ما را دیدید، ولی من در این شرایط زندگی می‌کنم. گونه‌های پسر کوچک‌تر از سیلی‌های محکم برادرش کاملا سرخ بود. جای پنجه‌های قوی او روی صورتش پیدا بود. پسر کوچک‌تر آشکارا عصبی بود. او به برادرش با خشم و حتی می‌شود گفت با نفرت نگاه می‌کرد. او توانی برای تلافی نداشت. در عوض با کلمات از او انتقام می‌گرفت. او را تهدید می‌کرد که صورتش را به پدرشان نشان می‌دهد و آن‌وقت پدر می‌داند چه معامله‌ای با او بکند. می‌داند چطور باید حسابش را برسد و کیان عصبی‌تر می‌شد. حالت بوکسوری را داشت که گوشه رینگ گیر افتاده باشد. فریاد می‌کشید و همه بدنش را هم‌زمان تکان می‌داد. داد می‌زد که حق ندارید به بابا بگویید که من اشکان را کتک زده‌ام. بابا نباید بفهمد. معلوم بود که حسابی از او می‌ترسد. صدایش هر لحظه بلندتر می‌شد و در عوض برادر کوچک‌تر از اینکه می‌توانست با حرف‌هایش او را عصبی و دچار ترس کند، خوشحال بود. مادربزرگ و مادرش را به اسم صدا می‌کرد. بگویید که به بابا نگوید من شما را کتک زده‌ام. حالا چه می‌شود؟ مدام حرفش را تکرار می‌کرد. حالا چه می‌شود؟ حالا چه می‌شود؟ مادربزرگش جواب می‌داد پدرت باید بداند تو چه رفتاری با همه ما داشته‌ای. می‌خواست از خودش رفع مسئولیت کند. داد می‌زد من که کاری نکردم. اصلا باید برویم. بعد ترجیع‌بند حرف‌هایش شد برویم، برویم، برویم. بچه کوچک‌تر بی‌قراری می‌کرد. معلوم بود که از دست برادر بزرگش خسته است. به نظر می‌رسید فراموش شده است و بیماری برادرش، موجب شده که گویا به او توجهی که نیاز داشت، نشود. ویدا سرگردان به نظر می‌رسید. دست پسر کوچکش را گرفت و به اتاق کتابخانه برد تا او را بخواباند. گفت یک بالش بدهید ما روی زمین بخوابیم. سعی داشت پسر ۱۰ساله‌اش را بخواباند. آنچه می‌دیدم رفتاری غیرطبیعی بود. گفتم وسط میهمانی چرا می‌خواهی پسرت را بخوابانی؟ گفت این‌طور از برادرش جدایش می‌کنم تا کمی از این تشنج کاسته شود. بعد التماس‌های قلدرانه و درعین‌حال غم‌انگیز کیان شروع شد. التماس می‌کرد که به پدرش نگویند چه کار کرده است. التماس‌هایی که درعین‌حال از زبان پسری جاری می‌شد که گویا فرمانی به دست‌هایش ندارد. دست‌هایی که گویا گرفتار سندرم بی‌قراری بود و می‌توانست بدن‌ها و صورت‌های پیش‌رویش را مورد هجوم قرار دهد. بعد یک‌بند گفت برویم چیتگر. من با تعجب گفتم ساعت یک صبح بروید چیتگر؟ مادربزرگش گفت خانه یکی از دوستانمان در چیتگر است، منظورش آنجاست. گفت تنها جایی است که با آنها قدری راحت است. می‌خواست خانه آنها برود و از بازخواست پدرش برهد.

هنوزکنارنیامده‌ام

ویدا در یکی از سفرهایش به ایران، کیان را به پزشک متخصص برد و برایش دارو گرفت. وقتی به سوئد برگشت و شوهرش دارو را دید، بسیار عصبانی شد و همه را دور ریخت. چون داروی تجویزشده که قرص «ریسپریدون» بود، مدت‌ها بود که از خط تولید داروی آمریکا و سوئد خارج شده بود؛ چون عوارض خیلی خطرناکی داشت. ولی کماکان در ایران به بچه‌های اُتیسم تجویز می‌شود. او روی صفحه موبایلش چند تصویر و عکس نشان می‌دهد. خط کیان است؛ زیبا، منظم، ریز و یک‌دست. او با تلاش پدرش می‌تواند به دو زبان سوئدی و انگلیسی بخواند و بنویسد. او فارسی را نیز خوب صحبت می‌کند. در سوئد آن‌قدر امنیت وجود دارد که او خودش به عنوان یک کودک مبتلا به طیف خفیف اُتیسم، به‌تنهایی به یک مدرسه عادی می‌رود. پایتخت تمام کشورها را بلد است. حتی خودش با جست‌وجو در اینترنت یاد گرفته است که چگونه بسکتبال بازی کند و بسیار عالی هم بازی می‌کند و عجیب است که بدون رفتن به کلاس، خودش یاد گرفته که چطور بازی کند. ویدا می‌گوید پسرش در سوئد چنین کارهایی نمی‌کند، چون آنجا قانون‌مداری حاکم است و اتفاقا هروقت که به ایران می‌آییم، او چنین رفتارهایی از خود نشان نمی‌دهد. چون در اینجا احساس می‌کند الزامی برای رعایت قانون ندارد و خانه مادربزرگش تبدیل به امپراتوری مطلق او می‌شود و هرکاری دلش می‌خواهد انجام می‌دهد. ویدا می‌گوید اولین بار همسرم بود که متوجه تأخیر در رشد و کلام او شد. من باور نمی‌کردم. اما پذیرش او موجب شد که ما بتوانیم زودتر به کیان کمک کنیم. اما من هنوز بعد از گذشت حدود ۹ سال از زمان تشخیص اُتیسم پسرم، هنوز نتوانسته‌ام این موضوع را بپذیرم. هنوز با آن کنار نیامده‌ام. طیف اُتیسم کیان خفیف بود و دولت سوئد ابزار کاردرمانی و گفتاردرمانی در اختیارمان گذاشت که بتوانیم با او کار کنیم.

ادامه در صفحه ۶

گزارش

خط و نشان هسته‌ای پوتین

نیروی هوایی اوکراین اعلام کرده است که روسیه برای نخستین بار، یک موشک بالستیک قاره‌پیما که قابلیت حمل کلاهک هسته‌ای را دارد به خاک اوکراین شلیک کرده است.

رویترز در گزارشی نوشته است که بعد از اینکه اوکراین در دو روز متوالی موشک‌های دوربرد اتکمز آمریکایی و موشک‌های کروز بریتانیایی به خاک روسیه پرتاب کرد، اکنون شلیک موشک قاره‌پیما مدل ای‌سی‌بی‌ام از سوی روسیه، یکی از تازه‌ترین نشانه‌های تشدید این جنگ ۳۳ماهه است.

انجمن کنترل تسلیحات موسوم به «اوکراینسکا پراودا» گزارش داده است که این موشک بالستیک قاره‌پیما با سوخت جامد کار می‌کند که برد عملیاتی آن تا پنج هزارو ۸۰۰ کیلومتر است. همچنین این نوع موشک می‌تواند یک کلاهک هسته‌ای ۸۰۰کیلویی را حمل کند.

کی‌یف گفته است که این حمله موشکی روسیه شرکت‌ها و تأسیسات حیاتی شهر دنیپرو در اوکراین را هدف قرار داده است و تاکنون نشانه‌ای مبنی‌بر اینکه موشک شلیک‌شده، سلاح هسته‌ای با خود حمل کرده باشد، دیده نشده است.

در همین حال، اسناد محرمانه‌ای که منتشر شده، نشان می‌دهد برلین با توجه به تهدیدهای هسته‌ای روسیه آماده‌سازی‌هایی را شروع کرده است. بخشی از این برنامه‌ریزی‌ها برای نحوه اعزام ۸۰۰ هزار سرباز ناتو -شامل نیروهای آمریکایی- به اوکراین در صورت حمله روسیه به ناتو است. به گزارش نیویورک‌پست، «عملیات آلمان»، یک برنامه هزار صفحه‌ای است که آلمان را برای امکان وقوع سناریوی جنگ جهانی سوم آماده می‌کند.

این اسناد فوق محرمانه، جزئیاتی در مورد ساختمان‌ها و زیرساخت‌های خاصی که باید برای استفاده ارتش محافظت شوند و همچنین نحوه آماده‌سازی غیرنظامیان در صورت افزایش تهدیدها، ارائه می‌دهند. به گزارش روزنامه آلمانی «فرانکفورتر آلگماینه زایتونگ»، برلین همچنین درحال آماده‌سازی برای انتقال ۲۰۰ هزار خودروی نظامی در سراسر آلمان -در صورتی که ناتو مجبور شود به تلاش‌های اوکراین بپیوندد- است. البته جزئیات بیشتر همچنان محرمانه باقی مانده است.

آلمان همچنین به شهروندان توصیه کرده است که برای مقابله با بدترین شرایط آمادگی داشته باشند و خودکفایی خود را از طریق روش‌هایی مانند نصب ژنراتورهای دیزلی یا حتی توربین‌های بادی افزایش دهند.

این نگرانی محدود به آلمان نیست. سوئد و نروژ نیز اخیرا بروشورهایی منتشر کرده‌اند که به شهروندان آموزش می‌دهند چگونه در صورت گسترش جنگ اوکراین به کشورهایشان آماده شوند.

این نگرانی‌ها درحالی افزایش یافته است که ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، رسما سیاست حمله هسته‌ای کرملین را تغییر داد و اعلام کرد که مسکو اکنون ممکن است از سلاح‌های هسته‌ای برای پاسخ به حملات «متعارف» غیرهسته‌ای استفاده کند.

آنالنا بربوک، وزیر امور خارجه آلمان، اعلام کرد کشورش اجازه نخواهد داد تغییر سیاست هسته‌ای پوتین آنها را مرعوب کند. بربوک گفت: «پوتین با ترس ما بازی می‌کند. او این کار را فقط از هزار روز پیش [زمان حمله روسیه به اوکراین] شروع نکرده است، بلکه از سال ۲۰۱۴ [زمان الحاق کریمه توسط روسیه] آغاز کرده است». او افزود: «آلمان در آن زمان اشتباه کرد که خود را تحت تأثیر این ترس قرار داد و به شرکای خود، به‌ویژه شرکای اروپای شرقی، که در آن زمان به‌وضوح اعلام کردند که نباید به وعده‌های کرملین اعتماد کنیم، گوش نداد». تغییر سیاست هسته‌ای روسیه در پاسخ به تصمیم اخیر ایالات متحده برای اجازه‌دادن به اوکراین برای استفاده از موشک‌های دوربرد ساخت آمریکا برای حمله به داخل خاک روسیه انجام شد. این تصمیم، منطقه‌ای به شعاع حدود ۳۰۵ کیلومتر از مرز اوکراین را که پیش‌تر برای روسیه امن تلقی می‌شد، از بین برد.

سمیه فرمان دو فرزند دارد. فرزند کوچکش سامان سالم است اما فرزند اولش مانی با اختلال شدید اُتیسم متولد شده است. زندگی یک مادر دارای فرزند مبتلا به اُتیسم دغدغه‌هایش متفاوت است و زندگی و کودکی‌کردن برای او معنای دیگری دارد. اما سمیه مادری‌کردن را خوب بلد است و توانسته است فرزندش را آن‌طور که باید به زندگی پیوند دهد.